

اقوام هندوایرانی و سرزمین ایران ویج

مینا صفا*

چکیده

باستان‌شناسان و تاریخ‌دانان به دنبال زبان‌شناسان سال‌ها در تشخیص قومیت «هندواروپایی» و موطن اولیه آن‌ها به جست‌وجو و مطالعه در آثار به‌جا مانده از این مردم پرداختند. در این مطالعات فرهنگ‌هایی همچون «آندرونوو» (Andronovo) و «جیحون» در استپ‌ها و واحه‌های آسیای مرکزی به اقوام «هندوایرانی» شناخته شدند که احتمالاً در اواخر هزاره چهارم را اوایل هزاره سوم قبل از میلاد، در استپ‌های آسیای مرکزی از اقوام هندواروپایی جدا شدند و به سمت نواحی آسیای مرکزی جنوبی و افغانستان حرکت کردند. این اقوام پس از سکونت در منطقه‌ای که بر حسب سنت و روایت *اوستا* و *ریگ‌ودا* (متون باستانی اقوام هندوایرانی) به نام آریانم و *وَجَه* (Airyanəm vaējō) شهرت دارد، در حدود اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پم هم‌زمان با عصر «برنز متأخر» (Late Bronze age) از یکدیگر جدا شدند و در مسیرهای جداگانه‌ای وارد سرزمین هند و فلات ایران شدند. بر این اساس، در پژوهش حاضر تلاش بر این است که از طریق بررسی در یافته‌های باستان‌شناختی و مقایسه آن‌ها با متن *اوستا* و به میزان کمتری با متن *ریگ‌ودا* مکان تقریبی آریانم و *وَجَه* را تعیین کنیم.

کلیدواژه‌ها: اقوام هندوایرانی، فرهنگ آندرونوو، استپ‌های آسیای مرکزی، افغانستان، *اوستا*، ایران ویج.

مقدمه

شناخت اقوام هندواروپایی با مطالعات زبان‌شناسان آغاز شد و به دنبال آن، مطالعات

* کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان minasafa@gmail.com

این مقاله به راهنمایی جناب آقای دکتر محمدباقر وثوقی تنظیم شده است.

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۲۳، تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۲/۲۴

دیگری در زمینه علوم باستان‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ، و اسطوره‌شناسی برای اثبات ماهیت و کیفیت زندگی این اقوام صورت گرفت. یکی از شاخه‌های شناخته شده اقوام هندواروپایی، اقوام «هندوایرانی» (آریایی) هستند که احتمالاً در اواخر هزاره چهارم پم و اوایل هزاره سوم پم از اقوام هندواروپایی جدا شدند. بعدها اقوام هندوایرانی نیز به دو شاخه تقسیم شدند که یکی به سوی دره سند و دیگری به سوی فلات ایران رهسپار شد. مسئله اصلی در این پژوهش پاسخ به این سؤال است که اقوام هندوایرانی که بودند؟ سرزمین اولیه آن‌ها، که در متون باستانی با نام سرزمین «ایران‌ویج» (اریانم وئجه) معرفی می‌شود، در کجا قرار گرفته است؟ پاسخ به این سؤال می‌تواند نقش بسیار مهمی در شناخت بن‌مایه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و اساطیری اقوام هندوایرانی داشته باشد. همچنین تعیین مکان سرزمین اولیه آن‌ها می‌تواند گامی محکم برای درک صحیح و دستیابی به تصویری شفاف از شرایط توصیف‌شده در ریگ ودا و اوستا از این سرزمین و شرایط حاکم بر زندگی، ارتباطات، مبادلات، جابه‌جایی‌ها، و حتی اساطیر و اندیشه اقوام آریایی باشد. بنابراین برای شناخت اقوام هندوایرانی (آندرونوو و تمدن جیحون) و تعیین سرزمین اولیه آن‌ها (ایران‌ویج)، شواهد باستان‌شناختی، تاریخی، اساطیری، زبان‌شناختی مربوط به اقوام هندوایرانی بررسی خواهد شد.

تاریخچه مطالعات هندواروپایی

از اواخر قرن هجدهم میلادی، با آغاز فعالیت‌های کمپانی هند شرقی در انگلستان و هلند زبان‌شناسان از جمله ویلیام جونز (د ۱۷۸۶)، قاضی محکمه عالی کلکته، از راه مقایسه ریشه افعال و قواعد دستوری به شباهت‌هایی میان زبان‌های سنسکریت با یونانی و لاتین و خویشاوندی این زبان با زبان‌های اروپایی پی بردند (Lehmann, 1967: 7-2) و این مسئله پایه‌ای برای آغاز مطالعات علمی زبان‌شناسی تطبیقی و زبان‌شناسی هند و اروپایی شد^۱ (ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۶). در ادامه مطالعات برای اولین بار واژه هندواروپایی را در ۱۸۱۳، توماس یانگ انگلیسی برای زبان‌هایی که بین اروپا و آسیای غربی پراکنده هستند و قرابت زبان‌شناختی دارند برگزیده (Young, 1813: 250-292).^۲ در مقابل زبان‌شناسان آلمانی اصطلاح هندوژرمنی را با این استدلال که منشأ این زبان‌ها از یک سو به هند و از سوی دیگر به ایسلند، که زبانش ژرمنی است، ختم می‌شود، به جای اصطلاح هندواروپایی پیشنهاد کردند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۹). در ۱۸۶۰ ماکس مولر پیشنهاد کرد که اصطلاح

آریایی را، که هویت تاریخی داشت، جایگزین اسامی کلی و فرضی هندواروپایی و هندوژرمنی کنند. (موسوی، ۱۳۷۸: ۱۳)، اما واژه آریایی به دلیل این که تنها ایرانیان و هندیان خود را آریایی نامیده‌اند، برای نامیدن گستره زبانی که از آسیا تا اروپا گسترده شده بود، متروک ماند و همچنان اصطلاح «هندواروپایی» برای معرفی این خانواده زبانی استعمال شد (ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۹).

از آغاز مسیحیت این اعتقاد بود که همه زبان‌ها دارای یک ریشه واحدند و اندیشمندانی همانند کارل گسner (Karl Gesner) زبان عبری را مادر همه زبان‌ها می‌دانستند. اما لایبنیتس (Leibnitz)، فیلسوف آلمانی قرن هجدهم میلادی، در عین این که به هم‌ریشه‌بودن همه زبان‌ها اعتقاد داشت، ریشه‌گرفتن همه زبان‌ها را از زبان عبری رد کرد و معتقد بود که همه مردم جهان از آسیا برخاسته‌اند^۳ (Mallory, 1973: 22). از سوی دیگر، بر اساس دیدگاه کتاب مقدس توالی امپراطوری‌های بابل، پارس، هلنی، رومی، و نهایتاً مسیحی به معنی انتقال تدریجی از سرزمین‌های شرقی به سرزمین‌های غربی محسوب می‌شد (موسوی، ۱۳۷۸: ۱۳). بر این اساس، اندیشمندانی همانند الکساندر موری مردم اروپا را از پنج نژاد دانستند که ریشه آن‌ها به آسیا می‌رسد و آسیا را گهواره تمدن جهان معرفی کردند (Murray, 1823). ماکس مولر در ۱۸۸۸ با انجام تحقیقات جدید در حوزه زبان‌شناسی و نژادشناسی موطن هندواروپاییان را در زمین کشف‌نشده‌ای از آسیای مرکزی تعیین کرد (Müller, 1888: 116). برای اولین بار اتوشرادر در ۱۸۹۰ بر پایه شواهد زبان‌شناسی جنوب روسیه، از اروپای شرقی تا آسیای میانه را خاستگاه اقوام هندواروپایی معرفی می‌کند (Schrader, 1890: 441-443) که نظریه او را تا به امروز بسیاری از محققان هندوایرانی نظیر کریستین سن (Christensen)، هرتسفلد (Herzfeld)، فرای (Frye)، بویس (Boyce)، پارپولا (Parpola)، و ... تأیید کرده‌اند. به اعتقاد شرادر، زبان‌شناسان تنها با استفاده از فن خود به علت این که مواد و مصالح در اختیار ندارند، نمی‌توانند پاسخ قطعی به مسئله خاستگاه هندواروپاییان دهند و باید از همکاری با باستان‌شناسی و تاریخ بهره ببرند (Schrader, 1890: 149-443). همچنین ویلیام ریپلی در ۱۹۰۰ بر قطعی نبودن روش‌شناسی زبان‌شناسی قرن گذشته در تحقیقات هندواروپاییان تأکید کرد و این پژوهش‌ها را مربوط به باستان‌شناسی و مردم‌شناسی کالبدی دانست (Ripley, 1900: 453).

آغاز فعالیت‌های مؤثر باستان‌شناسان در زمینه مطالعات هندواروپایی‌ها در اوایل قرن بیستم میلادی آغاز شد. یعنی زمانی که متیوس موش (Mathews/ matheus Much)

در ۱۹۰۲، با بررسی ابزارها و سلاح‌ها و سفال‌های تزیینی گورها و جانوران اهلی و غیره در ناحیه مغرب بالتیک تا جنوب کاریات و مشرق رود اودر (Oder) پیشرفت تمدن اروپا را امری داخلی تلقی کرد و دیگر به دنبال سرچشمه خارجی برای آن نگشت (Mallory, Op.cit: 39-38). در واقع اندیشه موش تا حدود بسیاری بر اساس اندیشه گوستاو کوسینا زبان‌شناس آلمانی استوار بود که بر پایه مطالعات باستان‌شناختی،^۴ آلمان را خاستگاه هندواروپاییان معرفی می‌کرد (Mallory, Op.cit: 39). در مقابل، ژوزف ویدنی در ۱۹۰۷، شمال استپ‌های آسیای مرکزی را خاستگاه هندواروپاییان دانست و معتقد بود که رو به خشکی رفتن مداوم آسیای مرکزی که بر دامنه استپ‌ها می‌افزود محرکی برای راندن هندواروپاییان به سوی اروپا بوده است (Widney, 1907: 25). در این میان، گوردن چاپلند سخت پایبند اندیشه تحول فرهنگی بود و در مکتب کوسینا در ۱۹۲۶ با تأکید بر برتری‌های زیستی آریاییان خاستگاه هندواروپاییان را در اروپای دانوبی یا میانه قرار داد.^۵ بعدها چاپلند همه خاستگاه‌هایی را که تا آن روزگار برای هندواروپاییان مطرح بود از لحاظ باستان‌شناختی بررسی کرد و همانند شرادر به این نتیجه رسید که خاستگاه هندواروپاییان باید در جنوب غربی روسیه باشد (Mallory, Op.cit: 44).

در دهه‌های اخیر تقریباً دو نظر قالب درباره خاستگاه اقوام هندواروپایی وجود دارد. در مورد اول، عده‌ای از باستان‌شناسان همانند گامکرلیدزه و ایوانف،^۶ هوزلر،^۷ ویکتور ساریانیدی،^۸ دیاکونف^۹ سرزمین اصلی هندواروپایی‌های آغازین را در آسیای صغیر و در هزاره چهارم پم می‌دانند، منطقه‌ای که از آنجا یک شاخه به غرب رفتند و شاخه‌ای دیگر به طرف شرق حرکت کردند. در مورد دوم، برخی دیگر از این محققان همانند مالوری و مایر^{۱۰} و النا کوزمینا^{۱۱} موطن اولیه اقوام هندواروپایی را در استپ‌های کاسپین - پونتیک در هزاره چهارم و پنجم پم می‌دانند. در نهایت، به نظر نگارنده، موطن اقوام هندواروپایی اولیه را باید در محل تلاقی دو قاره اروپا و آسیا، یعنی سرزمین‌های میان اروپای شرقی و آسیای مرکزی، جست‌وجو کرد و از این‌جا بود که این اقوام در سرزمین‌های گسترده آسیا و اروپا در طول سده‌ها پراکنده شدند.

اقوام هندوایرانی (اقوام آندرونوو و تمدن جیحون)

اقوام هندوایرانی از جمله شاخه‌های اقوام هندواروپایی بودند که احتمالاً در اواخر هزاره چهارم پم و اوایل هزاره سوم پم از اقوام هندواروپایی جدا شدند و در کهن‌ترین متون

مذهبی‌شان، ریگ ودا و اوستا، با نام آریایی‌ها معرفی می‌شوند. با توجه به شباهت‌های زبان‌شناختی و آیینی این دو متن، به ویژه بخش گائاهای اوستا، که به خود حضرت زردشت منسوب است و قدیمی‌ترین بخش اوستاست، می‌توان به نزدیکی و حتی وجود اصلی مشترک در آن‌ها پی برد که تا مدت‌ها در روح این دو قوم حفظ و در نوشته‌های آن‌ها منعکس شده است. بعدها شاخه‌ای از این اقوام به سوی دره سند و شاخه دیگر به سوی فلات ایران رهسپار شدند. به این ترتیب تفاوت‌هایی که در این متون مشاهده می‌شود، به ویژه بخش‌های متأخر اوستا را می‌توان به تأثیرپذیری اقوام هندوایرانی از سرزمین‌ها و اقوام جدید در دره رود سند و فلات ایران نسبت داد که پس از مهاجرت، به حشر و نشر با آنان پرداختند. هنوز به‌طور قطع نمی‌توان تاریخ این اشتقاق را تعیین کرد، اما با توجه به این که آریاهای هندی تقریباً هجده قرن قبل از میلاد، وداها را به وجود آورده‌اند و میتانی‌ها در حدود چهارده قرن قبل از میلاد، با طوایف مجاور خویش، به ویژه هیتی‌ها، رابطه صلح و جنگ داشته‌اند، می‌توان این رویداد را حدوداً در اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم پم (عصر مفرغ) در سرزمین اصلی تعیین کرد (Kuz'mina, 2007: 456).

همان‌گونه که گفته شد در مطالعات مربوط به هندواروپایی‌ها تنها واژه‌ای که هویت تاریخی دارد واژه آریایی است که می‌توان آن را به اقوام هندوایرانی نسبت داد. در کاوش‌هایی که باستان‌شناسان در محوطه‌های حوزه استپ‌های آسیای مرکزی تا حدود جنوب شرقی آسیای مرکزی و افغانستان انجام داده‌اند، نتایج درخور توجهی در خصوص اقوام هندوایرانی کسب کرده‌اند و داده‌های خود را به دو قوم آندرونوو و تمدن جیحون منسوب می‌کنند.

فرهنگ آندرونوو

از مهم‌ترین فرهنگ‌های باستانی در منطقه شمالی آسیای مرکزی که دانشمندان آن را متعلق به اقوام هندوایرانی می‌دانند به فرهنگ آندرونوو معروف است. کوزمینا تاریخ این قوم را از حدود ۲۰۰۰ تا ۹۰۰ پم می‌داند. محوطه‌های آندرونوو در حدود ۳۰۰۰ کیلومتر مربع از زمین‌های شیب‌دار غرب کوه‌های اورال تا ینی‌سی در شرق، ناحیه تایگا در شمال و ناحیه کوهستانی تیان‌شان و پامیر تا واحه‌ها و بیابان‌های آسیای مرکزی (شاخه غربی آمودریا) در جنوب گسترده شده است (Kuz'mina, Op.cit: 3).

در مورد ریشه فرهنگ آندرونوو باید گفت که از فرهنگ قبور خاکی (Pit grave) یا فرهنگ یامنایا (Yamnaya)، در دوره نوسنگی، دو فرهنگ بزرگ در عصر مفرغ رشد کرد:

۱. فرهنگ قبور الواری (Timber garve) یا فرهنگ سربناجا (Srubnaja)

۲. فرهنگ آندرونوو (Kuz'mina, Op.cit: 31; Lamberg-Karlovsky, 2002:64).

از ویژگی‌های کلی فرهنگ آندرونوو می‌توان به حضور شتر، اسب، گله‌داری، نبود خوک (گراز)، کاربرد گردونه، تکامل لگام اسب، سکونتگاه‌های گسترده به صورت سازه‌های «نیمه زیرزمینی» (سکونتگاه‌هایی که احتمالاً برای فرار از سرمای سخت این نواحی بخشی از آن‌ها در زیر زمین ساخته می‌شدند) و «مسطح» (سکونتگاه‌هایی که در سطح زمین ساخته می‌شدند)، و تدفین‌های پشت‌های (کورگان) به همراه قربانی و در برخی موارد تدفین اسب و گردونه در مقبره‌ها اشاره کرد (Kuz'mina, Op.cit: 159; Lambberg-Karlovsky, 2002: 66).

به نظر نگارنده، نظریه‌ی النا کوزمینا (Kuz'mina, Op.cit: 36) در مورد ارتباط سازه‌های آندرونوو با داستان جمشید، در ساخت دژ زیرزمینی برای فرار از سرمای سخت، می‌تواند درست باشد. همچنین سازه‌های مسکونی فرهنگ آندرونوو را می‌توان نمونه‌ی اولیه‌ی خانه‌های بزرگ اوستایی دانست. نمونه‌ی اشاره به خانه‌های سترگ و بلند مردمان آسون را می‌توان در (مهریشت ۳۰۰۸) مشاهده کرد:

از تست خانه‌های سترگ، از زنان برازنده و بالش‌های پهن و بسترهای گسترده و گردونه‌های سزاوار برخوردار است. از تست که خانه‌های بلند، از زنان برازنده و بالش‌های پهن و بسترهای گسترده و گردونه‌های سزاوار برخوردار است. آن خانه‌های آسونان که [در آن‌ها، مردمان] ترا در نماز برند و با نیایشی درخور زمان و با زور بستایند (Gershevitch, 1967: 89).

ساختار اقتصادی اقوام آندرونوو بر پایه‌ی گله‌داری استوار بود و به سبب این شیوه، زندگی نیمه کوچ‌نشینی داشتند که در آن اسب و گردونه نقش مهمی داشت. همچنین نشانه‌هایی از این شواهد باستان‌شناختی را می‌توان در شواهد تاریخی به‌جای مانده، یعنی بخش‌های گوناگون اوستا و ود‌ها سراغ گرفت (Elizarenkova and Toporov, 1995: 489, 490).

برای نمونه، در اوستا یکی از ویژگی‌های خدایان از جمله میترا، سروش، آناهیتا، و ذرواسپ داشتن گردونه و بخشیدن اسب است (Dhalla, 1922:183). از جمله در مهریشت. ۱ آمده:

مهر به کسی که در پیمان خود استوار باشد اسب‌های تند تاز می‌بخشد (Gershevitch, Op.cit: 75).

و در مهریشت. کرده ۲۵، ۲۶ آمده است:

مهر دارنده‌ی دشت‌های فراخ، از سوی راست زمین درحالی که بر گردونه‌اش سوار است پدیدار

می‌شود. سروش از سوی راست و رشنو در سوی چپش اسب می‌تازند و گرد آنان را ایزدان آب‌ها و گیاه‌ها و فرّوشیان فرا گرفته‌اند. به این گروه یاوران بهترین سلاح‌ها را می‌بخشاید ... (Gershevitch, Op.cit: 123).

همچنین در *اوستا* می‌توان اشارات فراوانی به گله، گله‌داری و دشت‌های فراخ یافت. از جمله در *دُرُوسپ یشت*. ۱:

کسی که چارپایان (ستوران) خُرد را سلامت نگه می‌دارد کسی که چارپایان (ستوران) بزرگ را سلامت نگه می‌دارد ... کسی که دارای اسبهای زین شده گردونه‌های تکاپو کننده چرخ‌های خروشنده است که فربه (راه) پیمایند نیرومند خوش اندام بهره‌نیک بخشنده و درمان‌بخشی که برای یاری مردان پاک پیشه سالم و اقامتگاه مهیا دارد (پورداد، ۱۳۷۷: ۳۷۷).

به نظر نگارنده، استنباط فوق می‌تواند شاهدهی بر هندوایرانی بودن اقوام آندرونوو باشد.

سنت تدفینی اقوام آندرونوو

در میان این شاخص‌ها سنت تدفینی با توجه به اینکه با ساختار فرهنگی و اقتصادی یک جامعه ارتباط دارد، می‌تواند نشانه قومی مهمی باشد. بر اساس شواهد تاریخی (ود/ها)، آیین تدفینی در میان هندوایرانی‌ها به دو روش مرده‌سوزی و دفن بود که در روش تدفین گورها را با ساخته‌های تپه‌مانند بر فراز قبر و گاهی حصاری از دیوار سنگی در اطراف آن می‌پوشاندند. در این روش آن‌ها مردگان‌شان را در اتاق‌هایی دفن می‌کردند که با قطعات سنگ یا چوب پوشیده می‌شد و با یک پشته خاک بر روی آن به شکل یک گورتپه بزرگ (kurgan) درمی‌آمد، این مجموعه معمولاً با یک حصار سنگی دایره‌ای یا مربع محاط می‌شد (Kuz'mina, 2007). همچنین مرده‌سوزی و دفن مردگان دو گناه نابخشودنی شمرده شده‌اند (دارمستتر، ۱۳۴۲، وندیداد ۱۷.۱) که این نهی می‌تواند گویای پایبندی به این سنت‌ها در آن زمان باشد:

... دهمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا آفریدم رخج زیبا است. اهریمن پر مرگ بر ضد آن گناه بی‌توبه، آفت دفن اموات، پدید آورد. سیزدهمین کشور با نزهت که من اهورامزدا آفریدم چَخر یا چرخ توانا و مهربان است. اهریمن پر مرگ بر ضد آن گناه بی‌توبه (مرده‌سوزان)^{۱۲} پدید آورد (Sethna, T. R. 1977: 3).

در این آیین همچنین دستور داده شده جسدها در هوای باز گذاشته شوند تا پرنندگان شکاری آن‌ها را بخورند (دارمستتر: ۱۳۴۲؛ وندیداد ۵ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۴۰).

هرودوت نیز این عمل را در ایران هخامنشی توصیف می‌کند (هرودوت، ۱۳۸۳: کتاب اول، بند ۱۴۰). بر این اساس، ردپای اقوام هندوایرانی را باید جایی در استپ‌های گسترده اوراسیا دنبال کرد. جایی که اقوام آندرونوو، همانند هندیان و ایرانی‌ها، بر اساس شواهد تاریخی، هر دو سنت تدفینی مرده‌سوزی و دفن کردن را می‌شناختند. به‌خصوص مردم فُلزُوو (از خرده‌فرهنگ‌های آندرونوو) که سنت مرده‌سوزی را انجام می‌دادند (Kuz'mina, Op.cit: 192). همچنین به نظر نگارنده، اصل آیین دینی آتش و سنت قراردادن وسیله نقلیه‌ای که با گاوها کشیده می‌شد (گاری)، گاوها و اسب‌های قربانی در قبور این فرهنگ را می‌توان در سنت تدفینی هندواروپاییان و آریایی‌ها که به انجام قربانی‌ها اختصاص داشته است، مشاهده کرد.

تمدن جیحون

از جمله فرهنگ‌های دیگری است که به هندوایرانی‌ها منسوب شده است تمدن جیحون^{۱۳} نام دارد. این تمدن شامل محوطه‌های باستانی شناخته‌شده در نواحی مرو، شمال افغانستان و جنوب شرقی آسیای مرکزی و قسمت‌های پایین دست آمودریاست که مربوط به هزاره سوم تا نیمه اول هزاره اول پم هستند. همچنین مدارک فراوانی از این تمدن را پیرامیه در شوش، شهاداد و تپه یحیی برای نخستین بار جمع‌آوری کرده شده است (Lamberg-Karlovsky, 2002: 70). او پس از بررسی مهرهای بلخی، حضور مواد تمدن جیحون را در محوطه‌های ایران نتیجه پراکنش هنرمندان آسیای مرکزی در فلات ایران می‌داند (Amiet 1986: 190-198; Lamberg-Karlovsky, 1994: 34). ویکتور ساریانیدی، که در جریان کاوش‌هایش در سال ۱۹۷۲، در افغانستان فرهنگ جیحون را برای نخستین بار معرفی کرد^{۱۴}، با توجه به شباهت شواهد باستان‌شناختی محوطه‌های بلوچستان و جنوب شرقی ایران نظیر تپه یحیی و شهاداد و ... با فرهنگ جیحون زادگاه این تمدن را در جنوب شرقی ایران می‌داند. در این خصوص دنیل پاتس^{۱۵} نیز به احتمال سرچشمه‌گرفتن تمدن جیحون از جنوب شرقی ایران اشاره می‌کند (Lamberg-Karlovsky, 2002: 70). بر اساس این عقاید، می‌توان احتمال داد که سرچشمه این فرهنگ، در جنوب شرقی ایران و حضور بیشترین گسترش آن در جهت شمال، آسیای مرکزی باشد، اما ساریانیدی در کتاب دوم خود مرو و پیشا زردشت^{۱۷} بیان می‌کند که مرو و بلخ را مهاجرانی از ناحیه سوریه - آناتولی در انتقال از هزاره سوم به هزاره دوم پیش از میلاد اشغال کرد. اما باید در برابر این نظریه ساریانیدی، به این نکته اشاره کرد که شواهد اندکی برای گسترش مهاجرت از منطقه سوریه - آناتولی به مرو و بلخ در گزارش‌های باستان‌شناختی

وجود دارد. بنابراین، تعداد بسیار اندک مشابهت‌ها میان تمدن جیحون و فرهنگ‌های سوریه - آناتولی را می‌توان به وجود روابط درون‌منطقه‌ای در اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم پم در خاورمیانه، نسبت داد که امکان ارتباطات مردم از هند به بین‌النهرین و از مصر به دریای اژه را فراهم می‌کرد، (Lamberg-Karlovsky, 2002: 71). در سال‌های اخیر، فرانکفورت شواهدی از حضور تمدن جیحون را در هند، بین‌النهرین، شوش و جنوب شرقی ایران (شهداد، تپه یحیی، و کنار صندل) مستند کرد است. فرانکفورت سرزمین باستانی مرهشی (Marhaši) را در حوزه تمدن جیحون قرار می‌دهد.^{۱۷} همچنین معتقد است که مواد یافت شده از تمدن جیحون در سرزمین‌های یادشده، متعلق به این تمدن باستانی است که بر اثر ارتباط‌های تجاری و غیره در این سرزمین‌ها پراکنده شده‌اند (Francfort, 2010: 91-92). در نهایت، با توجه به یافته‌های باستان‌شناختی و داده‌های تاریخی که به آن‌ها اشاره شد و در ادامه بیشتر به آن‌ها پرداخته می‌شود، جایگاه اصلی فرهنگ جیحون احتمالاً در حوضه افغانستان امروزی قرار داشته که بر اثر مراودات فرهنگی و تجاری با سرزمین‌های مجاور، همانند محوطه‌های جنوب شرقی ایران (شهداد، یحیی) و هند (جوکار متعلق به تمدن هاراپا)، می‌توان نمونه‌هایی از دست‌ساخته‌های این فرهنگ را در این سرزمین‌ها مشاهده کرد.

ارتباط‌های تمدن جیحون و فرهنگ آندرونو

کاوشگران روسی که در استپ‌های اوراسیا کار کرده‌اند فرهنگ آندرونو و شاخه‌های دیگرش را به مردم هندوایرانی اختصاص می‌دهند و نیز، محققانی که در محوطه‌های تمدن جیحون کار کرده‌اند، معتقدند که تمدن جیحون نیز به هندوایرانی‌ها تعلق دارد. به دست‌آمدن قرائنی از جمله نیایش آتش و قربانی‌کردن جانوران در محوطه‌های تمدن جیحون و آندرونو، که در *ودها* و *اوستا* به آن‌ها اشاره می‌شود، می‌تواند از هویت هندوایرانی تمدن جیحون و آندرونو حمایت کند (Kuz'mina, 2007: 445-446).

بسیاری از محققان، از جمله ماسون^{۱۸}، به برقراری حجم بالایی از روابط دورنی میان چادرنشینان استپ‌ها (اقوام آندونو) و کشاورزان یک‌جانشین بلخ - مرو (تمدن جیحون) در نیمه اول هزاره دوم پم اشاره کرده‌اند که در ضمن برهم‌کنش این دو گروه شکل گرفته است. (Kuz'mina, Op.cit: 226). این نظریه با توجه به حجم بالایی از کاوش‌های باستان‌شناسان ترکمن - روسی - ایتالیایی در مرو (Lamberg-Karlovsky, Op.cit: 70) و شواهدی از حفاری‌های تاجیکستان جنوبی در محوطه کانگورتوت (Kangurtut) ثابت

می‌شود (Vinogradova, 1994: 29-47; Kuzmina, 2007: 228). حفار این ناحیه معتقد است که مراحل نفوذ قبایل آندرونوو به جنوب نسبتاً آهسته بوده است و نهایتاً به صورت صلح آمیز درون جمعیت کشاورزان ساکن واحه‌ها حل شده و در این نواحی سکنی گزیده‌اند (Vinogradova, Op.cit: 46; Kuz'mina, 2007: 228). «بیانکوا» و کوزمینا نیز به ارتباط میان مردمان فرهنگ آندرونوو و تمدن جیحون در هزارهٔ دوم پم باور دارند و معتقدند محوطه‌های تمدن جیحون در حدود اواسط هزارهٔ دوم پم، به علل مبهم متروک شده‌اند (Kuz'mina, Op.cit: 229; Lamberg-Karlovsky, Op.cit: 67)؛ تاکنون کوزمینا و لاپیت امکان وقوع خشکسالی را عامل متروک شدن این ناحیه مطرح کرده‌اند. ایشان معتقدند که عامل خشکی نقشی تسریع‌کننده در تغییر زندگی از حالت کشاورزی به بیابان‌گردی کامل داشته و احتمالاً این مسئله امکان حملهٔ ناگهانی جنگجویان آندرونوو و نقطهٔ پایانی برای تمدن جیحون را فراهم آورده است (Lamberg-Karlovsky, Op.cit: 70). همچنین ادوات جنگجویان شامل تبرها، نیزه‌ها، تیر و کمان و تنوعی غنی از مدل‌های خنجر و ارابه‌ها که پیوسته در فرهنگ قبور خاکی و فرهنگ آندرونوو مشاهده شده است و سکونتگاه‌های مستحکم در قلمرو شهرها و حوزهٔ تمدن جیحون نشان می‌دهد که روابط متقابل چندان صمیمانه نبوده است (Hiebert, 1994: 85-87; Lamberg-Karlovsky, Op.cit: 70-71). نظریهٔ اخیر با توجه به شواهد به‌دست‌آمده در محوطه‌های مربوط به اقوام آندرونوو و تمدن جیحون برای تفسیر شکل ارتباط این مردم و نهایتاً تلفیق ایشان به حقیقت نزدیک می‌نماید، اما باید این مسئله را هم در نظر گرفت که نمی‌توان احتمال وجود روابط پیوسته را قبل و بعد از این منازعات میان این اقوام (با سرچشمهٔ قومی واحد) فراموش کرد.

بازسازی ساختار اقتصادی قبایل هندوایرانی

بر اساس اطلاعات زبان‌شناختی و شواهد تاریخی، اقتصاد قبایل هندوایرانی مخلوطی از کشاورزی و گله‌داری با تسلط گله‌داری بوده است.^{۱۹} در ریگ ودا و اوستا «کشت‌کردن با یک جفت گاو مهارزده‌شده به یک خیش» و واژه‌های جو، یونجه، هاون سنگی، دستهٔ هاون، داس سنگی، و تبر برای کشت‌وکار ذکر شده‌اند. همچنین در این متون چشمه‌ها، عمومی شناخته شده‌اند، اما اشاره به سازه‌های آبیاری مشکوک است (Elizarenkova and Toporov, Op.cit: 512 – 513 & 519; Dhalla, 1922: 142) اما پایهٔ اقتصادی در ناحیهٔ هند و خاورمیانه (شرق نزدیک) بر کشاورزی آبیاری استوار بود. تأثیر این

شیوه اقتصادی را در مردم تازه از راه رسیده استپها در بخش‌های متأخرتر اوستا وندیداد ۳، در سؤالی می‌توان مشاهده کرد که زردشت از اهورامزدا در مورد درجه‌بندی زمین خوشبخت، می‌پرسد، (دارمستتر، ۱۳۴۲: ۸۶-۸۸). در این متن گله‌داری و کشاورزی یک‌جانشینی تشویق شده است (Kuz'mina, Op.cit: 159). نماد ایمان در میان زردشتی‌ها در (یسنا ۱۲. ۲، ۳) آمده:

سپندارمذ نیک را بر می‌گزینم بکنند که او از آن من شود من انکار می‌کنم از دزدی و به در بردن چارپایان، انکار از این‌که زیان و ویرانی بده مزدیسان برسانم. من روا می‌دارم آزادی رفت و آمد و آزادی منزل از برای اهالی خان و مانی که در روی این زمین با چارپایان به سر می‌برند در (هنگام) نماز راستی نزد (آب زور) فراهم شده این را می‌ستایم: از اکنون به بعد زبانی و ویرانی ده مزدیسان قیام نکنم و نه قصد تن و زندگی (کسی) (پورداد، ۱۳۴۰: ۱۸۶).

این متن از روستاها و آزادی اقامت برای مردمانی سخن می‌گوید که با حیوانات خود در این زمین به سر می‌برند. همچنین در (یسنا ۲. ۳): «... با این زور و برسَم مهر دارنده دشت‌های فراخ، هزار گوش ده هزار چشم، ایزدی را که به نام خوانده شده خواستار ستائیدم؛ رام چراگاه خوب بخشنده را خواستار ستائیدم» (پورداد، ۱۳۴۰: ۱۲۷)، به تشکیل خانمان مهاجران گله‌دار اشاره دارد. نمونه این اشاره را همچنین در (یسنا ۲. ۱۶) می‌توان یافت: «با این زور و برسَم این آب‌ها و زمین‌ها و گیاه‌ها را خواستار ستائیدم؛ این جاها و روستاها و چراخورها و میهن‌ها و آبخورها را خواستار ستائیدم و دارنده این روستاها (این اراضی را) خواستار ستائیدم، آن اهورامزدا را» (همان: ۱۳۰) اشاره به تشکیل خانمان مهاجران گله‌دار دارد. به این ترتیب، به نظر نگارنده، این احتمال هست که فرهنگ مردم ایرانی‌زبان در زمان زردشت مربوط به زمانی است که گله‌داران استپ از شمال به جنوب آسیای مرکزی و افغانستان حرکت کردند و در جمعیت کشاورز محلی جذب شدند و زندگی یک‌جانشینی درپیش گرفتند.

در جست‌وجوی ایران‌ویج

محققان تلاش‌های بسیاری برای مشخص کردن جایگاه ایران‌ویج «آریانم وئچه» کرده‌اند. در (وندیداد. ۱) ایران‌ویج چنین معرفی می‌شود:

نخستین کشور با نزهت که من اهورامزدا آفریدم آریانم وئچه بود و از رود وانوهی دائی تی (Vanuhi Daiti) (یا ونگوهی دائی تی) مشروب می‌شود. اهریمن پر مرگ بر ضد آن مار آبی

و زمستان دیو آفریده پدید آورد. در ایران ویج ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است. زمستان سرد است برای آب، سرد است برای زمین، سرد است برای گیاه. آن‌جا کانون زمستان است. همه‌جا سرما بدترین آفت‌هاست (دارمستر، ۱۳۴۲: ۵۸-۵۹).

در این متن ایران‌ویج سرزمینی بسیار سرد است که زمستان‌های آن بسیار طولانی است. بر این اساس، خاستگاه ایرانیان جایگاه سردی بوده که از آن‌جا احتمالاً به سبب سرما و نداشتن چراگاه‌ها کوچ کرده‌اند. همچنین این ویژگی اقلیمی را می‌توان در گنجینه‌واژگانی قبایل ایرانی مشاهده کرد؛ از جمله واژه‌های مربوط به مناطق سرد و استپی و جنگلی و حیوانات بومی این نواحی. مثلاً واژه برف و برف‌باریدن: فعل برف‌باریدن را در زبان‌های هندواروپایی هزاره سوم پم به صورت *Sneigwh - IE** بازسازی کرده‌اند. این ریشه فعلی در غالب زبان‌های هندواروپایی تبار بازتاب گسترده‌ای یافته است (قریشی، ۱۳۷۳: ۲۵). با این نشانی اولیه دانشمندان از ابتدای قرن بیستم به جست‌وجوی سرزمینی با این مشخصه پرداختند. آذربایجان و خوارزم از جمله نواحی هستند که سرزمین ایران‌ویج معرفی شدند. برای انتخاب هرکدام از این نواحی دلایل متفاوتی ارائه شده و همچنین بر آن‌ها انتقادهایی وارد شده است.

در مورد ناحیه آذربایجان،^{۲۰} که در شرایط سیاسی دوره ساسانی، موطن اقوام آریایی معرفی شد، باید گفت که بر اساس قسمتی از *وندیداد* که در آغاز آن نام ایران‌ویج آمده است و از سرزمین‌های سند و مرو و بلخ و نیسا و هرات یاد می‌شود، نواحی شرقی مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین، به دلیل وجود موقعیت کاملاً متفاوت در شمال غربی ایران در قرون ۱۰ تا ۸ پم و اسامی *اوستای* جدید و ویژگی‌های گویشی موجود در بخشی از متون *اوستا* (*گائاه* و *وندیداد*) که به شرق ایران (سیستان و خوارزم، هرات، مرو و بلخ) اشاره دارند، احتمال این‌که شمال غربی ایران، موطن *اوستا* بوده باشد کم‌رنگ می‌شود.^{۲۱}

با توجه به نظم جغرافیایی که در نام‌بردن از شهرها و سرزمین‌های پس از ایران‌ویج دیده می‌شود، ایران‌ویج را جایی در شمال این سرزمین‌ها و حدود سرزمین قدیم و آبادان خوارزم و رود ونگوهی دائیتی را رود جیحون (اکسوس) فرض کرده‌اند و سرزمین خوارزم را موطن *اوستای* متأخر معرفی می‌کنند که از آن‌جا *اوستا* به فارس معرفی شده است (فره‌وشی، ۱۳۷۴: ۷-۸; Hoffmann, 1991: 736-740). بر فرضیه خوارزم به‌عنوان موطن *اوستا* محققانی نظیر *کیلز (اوستا)* را متعلق به نواحی غرب ایران و دوره هخامنشی می‌دانند (با توجه به برخی ویژگی‌های زبان‌شناختی سرزمین سیستان را پیشنهاد می‌کند که آتنگر آن را رد می‌کند) انتقاد می‌کنند. (Gnoli, Op.cit: 88; 1980: 33)^{۲۲}

کسانی که خوارزم را ایران‌ویج می‌دانند به این نکته توجه ندارند که حتی سرزمینی نزدیک‌تر از خوارزم به سبیری ۱۰ ماه زمستان و ۲ ماه تابستان (ویژگی ذکر شده برای آریانم وئجه در *اوستا*) ندارد. اگر حتی این توصیف را به‌عراق در سروده‌ها منسوب کرد، بازهم ناممکن است که ده ماه زمستان سرد را به تابستان‌های بسیار گرم آسیای مرکزی با دمای بالای ۵۰ درجه سانتی‌گراد ارتباط داد. در نهایت تجزیه و تحلیل مواد باستان‌شناختی از دوره پیش‌هخامنشی آسیای مرکزی فرضیه وجود یک خوارزم بزرگ پیش‌هخامنشی را که بنونیسست (Benveniste) و کریستین سن (Christensen) خلق کردند و تولستو (Tolstov) پروواند رد می‌کند (Kuz'mina, Op.cit: 450)؛ درحالی که در آسیای مرکزی جنوبی و افغانستان در دوران پیش‌هخامنشی استقرارگاه‌هایی مانند قلعه‌ها، آبیاری پیشرفته، شامل انتقال آب در طول رودخانه‌های بزرگ، و صنایع پیشرفته ظاهر می‌شوند (D'yakonov, 1954:138; 1961:64 & 75; Gnoli, Op.cit: 95; Frye, 1962: 64-65) به این ترتیب، باید گفت که این ویژگی‌ها دلایلی جدی برای حمایت از فرضیه وجود پادشاهی بلخ بزرگ که شامل مرو نیز بود، فراهم می‌کند.

برای تعیین موطن اقوام هندوایرانی باید به جغرافیای اساطیری موجود در متون مذهبی ایران باستان (*اوستا* و متون پهلوی) و *ودها* نیز توجه کرد. در *اوستا* چندین فهرست از کشورهای ایرانی آمده که بهترین نمونه آن در متن *وندیداد* شناخته شده است (Henning, 1951; Hintze, 1994: 43 sq; Witzel, 2003: 17) در این فهرست نامی از نواحی شمالی و غربی همانند ماد، پارس، آذربایجان و واحه‌های بیابانی آسیای مرکزی وجود ندارد.^{۲۳} نیولی بر اساس مباحث ادبی، معتقد است که اسامی *اوستا* بر سرزمین‌های شرقی به‌خصوص جنوب شرق ایران اشاره دارد (Gnoli, Op.cit: 23 sqq)؛ علاوه بر این، صورت کلی تری از تقسیم جغرافیای اساطیری به هفت سرزمین وجود دارد؛ زردشت در یسنا ۳۲.۳ از «در (این) یک هفتم (از سرزمین‌های هفت‌گانه) جهان»^{۲۴} یاد می‌کند (یشت ۱۹.۲۶). Humbach, 1991: 30; cf) همچنین در فهرست یسنا ۱۱.۲ از هفت karšuuar/karšuuuan سرزمین یاد می‌شود؛ یعنی یک ناحیه مرکزی و شش ناحیه دیگر که آن را احاطه کرده‌اند. درباره تقسیم‌بندی جهان به هفت سرزمین در ادبیات پهلوی نیز اشاراتی هست که از همه دقیق‌تر و مفصل‌تر مطالبی است که در کتاب *بندهشن* نقل می‌شود.^{۲۵}

فهرست کشورهایایی که در *وندیداد* یک ذکر می‌شود با آریانم وئجه، یا بهترین همه مکان‌ها و استقرارگاه‌ها که اهورا مزدا خلق کرد، شروع می‌شود. اما همانند پانزده کشور

دیگر دچار شرارت می‌شود: «اهریمن پر مرگ بر ضد آن مار آبی و زمستان دیو آفریده پدید آورد» (دارمستتر، ۱۳۴۰: ۵۸-۵۹). نکته مهم در این جا اهریمن خالق زمستان است که بلافاصله بعد از آن توضیح بیشتری داده می‌شود. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که ایران‌ویج یک سرزمین بهشتی نیست، بلکه در ارتفاعات کوهستان‌ها در نزدیکی یخ‌های دائمی قرار دارد. هومباخ اختلاف بین دو توصیف موجود از آریانم و نجه (۱). سرزمین بهشتی ۲. سرزمین دچار بدی‌ها) در وندیداد ۱-۳ را با استفاده از یک قطعه اوستایی در تفسیر پهلوی توضیح می‌دهد. در «بندهشن ۲۵. ۹» پس از آن (گفته شده): «هفت ماه تابستان و پنج ماه زمستان است». او این توصیف را «معیار/ حد وسط شرایط آب و هوایی» می‌داند. همچنان که در این قطعه از بندهشن این سرزمین «بخش اصلی از ایران‌ویج» معرفی می‌شود (Humbach, Op.cit: 35sq). این شرایط معیار افغانستان است نه ارتفاعات با دو ماه تابستان (Witzel, 2003: 25). به غیر از ایران‌ویج پانزده کشور دیگر نیز برای سکونت خوب توصیف شده‌اند. در این باره منشی‌زاده اعتقاد به یک احاطه نیم‌دایره‌ای پانزده کشور در اطراف خوارزم دارد (Monchi-Zadeh, 1975:130; Witzel, Op.cit: 26) و نیولی این سرزمین‌ها را به‌طور نامنظم در جلو و عقب میان نواحی گوناگون اطراف افغانستان^{۲۶} قرار می‌دهد (Gnoli, Op.cit: 63; Witzel, Op.cit: 63). به عقیده ویتزل، بررسی متن *وندیداد* بر اساس مدل «حرکت برخلاف جهت عقربه‌های ساعت» نشان می‌دهد کسی که این متن را سروده یا تنظیم کرده است منطقه افغانستان و سرزمین‌های اطراف آن را ایران‌ویج (موطن آریایی‌ها) می‌دانسته است (Witzel, 2003: 37-40).

نتیجه‌گیری

به نظر نگارنده، در نهایت باید گفت که بر اساس شرایط آب و هوایی که در *وندیداد* برای ایران‌ویج معرفی می‌شود و تحقیقاتی که دانشمندان نظیر شروو (Skjærvø, 1995)، هومباخ (Humbach, 1991)، هیتسه (Hintze, 1994)، ویتزل (Witzel, 2003) و نیولی (Gnoli, 1980) صورت داده‌اند، محدوده جغرافیایی سرزمین ایران‌ویج به احتمال فراوان در شرق ایران و سرزمین افغانستان قرار دارد.

پی‌نوشت

۱. البته باید گفت که اندیشه ریشه‌گرفتن زبان‌ها از یک زبان واحد به قرون وسطی باز می‌گردد.

زمانی که افراد گمنامی همانند «گیرالدوس کامپرنیس» (Giraldus Combrenis, 1146-1220) زبان‌های ویلز، کورنوال و برتون را از ریشه یک زبان بریتانیایی می‌داند که با زبان لاتینی و یونانی هم تشابهاتی دارد (Mallory, 1973: 23).

۲. برای اطلاعات بیشتر ←

Young, T. (1813). "Mithridates, oder Allgemeine Sprachenkunde", *The Quarterly Review* 10, pp: 250-292.

۳. برای اطلاعات بیشتر ←

Cumberland, R., (1724). *Origines getium antiquissime: or attempts for discovering the times of the first planting of nations*, London: S. Payne.

۴. او به مطالعه بر روی سفالینه‌های نقش موجی و نقش مخطط اروپا پرداخت و در کتابی که در سال ۱۹۰۲ منتشر ساخت پخش شدن تمدن این سفالینه را به سرچشمه شمالی نسبت داد (Mallory, 1973: 39).

۵. برای اطلاعات بیشتر ← گوردن چایلد (۱۳۸۶). *آریائی‌ها*، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران: نگاه.

۶. برای اطلاعات بیشتر ←

Gamkrelidze, T.V and Ivanov, V.V. (1984). *Indoeuropeyskiy Yazyk I Indoeuropeysty*, T.I-II. Tbilisi.

۷. برای اطلاعات بیشتر ←

Häusler, A: (1996). *Invasionen aus den nondpontischen steppen nach Mitteleuropa im Neolithikum and in der Bronzezeit*.

۸. برای اطلاعات بیشتر ←

Sarianidi, V.I (1998). *Margiana and Protozoroastrianism*.

۹. برای اطلاعات بیشتر ←

D'yakonov, I.M: (1982). "O prarodine Nositeley Indoeuropeyskikh Dialektov" *vestnik Drevney Istorii*.

۱۰. برای اطلاعات بیشتر ←

Mallory, J.P, and Mair, V: *The Train Mummies*.

۱۱. برای اطلاعات بیشتر ←

Smirnov, K.F and Kuz'mina, E.E: (1977). *Proiskhozhdenie indoirantsev v svete noveyshikh arkheologicheskikh otkrytiy*.

Kuz'mina, E. E (1986). *Goncharnoe proizvodstvo u plemen andronovskoy kul'turnoy obshchnosti*.

Kuz'mina, E. E (1994 a). *Horses, Chariots and the Indo-Iranians*.

Kuz'mina, E. E (1994 b). Stages of Development of Stock Breeding Husbandry and the Ecology of Steppes in the Light of the Archaeological and Paleozoological Data. (4th Millennium B.C. – 8th century A.D) In *Archaeology of the steppes: Methods and strategies*, edited by: B. Genito.

۱۲. جیمز دارمستتر گناه نابخشودی خلق شده اهریمن در سیزدهمین کشور خلق شده اهورامزدا را گناه پختن مردار ترجمه می کند و این مردار را احتمالاً راسو یا رویاه می داند. اما در ترجمه تهمورث رستم جی سینتا به ونیداد این گناه مردار سوزان ترجمه شده است. با توجه به سابقه تاریخی مردار سوزان در میان هندوایرانیان در قالب یک عمل تدفینی (شواهد آن را می توان در *ودها* دنبال کرد) به نظر نگارنده، برداشت مترجم اخیر از این بخش *ونیداد* به حقایق تاریخی نزدیک تر است.

۱۳. ویکتور ساریانیدی عنوان مجموعه باستانی بلخ - مرو (Bactrian-Margiana Archaeological Complex) را برای این فرهنگ پیشنهاد می کند. در حقیقت ساریانیدی معتقد است که به علت غیبت زبان نوشتاری اطلاق عنوان تمدن برای این مجموعه درست نیست. همچنین جیحون واژه ای است که امروزه برای آمودریا استفاده می شود و با گذشته پیوندهای تاریخی ندارد (Sarianidi, V. 2002: 88).

۱۴. او این فرهنگ را مختص اقوام هندوایرانی می داند و معتقد است که ویژگی های فرهنگ پیش زردشتی را در آن یافته است، یعنی عناصر یاد شده در *ریگ ودا* و *اوستا* همچون گله داری، معابد آتش، اهمیت آتش در مراسم تدفین، استحکامات دایره ای یا راست گوشه، تدفین هایی در ظروف، مرده سوزی، دخمه (در اطاق ۹۲ گونور)، تدفین های حیوانات و حضور شتر (Lamberg-Karlovsky, 2002:7).

۱۵. برای اطلاعات بیشتر ←

Potts, T. (1994). *Mesopotamia and the East, An archaeological and Historical study of foreign relations ca.3400-2000 BC. Oxford University Committee for Archaeology*.

۱۶. برای اطلاعات بیشتر ←

Sarianidi, V. I (1998b). *Margiana and Protozoroastrism*.

۱۷. این تمدن متعلق به هزاره سوم پم است که به کمک منابع بین النهرین شناخته شده است. مکان این تمدن را گاهی در شرق ایلام قرار می دهند اما تاکنون مکان این تمدن به طور قطع مشخص نشده است.

۱۸. برای اطلاعات بیشتر ←

Masson, V. M. (1989). *Epokha dravenyshikh velikikh stepnykh obshchestv.*

۱۹. در زبان اوستایی واژه‌های زمین شخم زده و «محصول/چیدن» هست. همچنین در زبان‌های هندی و اوستایی واژه «جو/ غله» همانند دیگر زبان‌های هندواروپایی موجود است (Steblin-. Kamensky, 1982: 22-26) در *ودها* اسامی اشیاء و صنعت‌ها، گیاهان، حیوانات و پرندگان با کمک لغات قرضی از زبان‌های دراویدی و مُندا نامیده می‌شوند. آنچه مهم‌تر است اصطلاحات مرتبط با کشاورزی، آبیاری، کانال، جوی و زمین آبیاری شده است. این شواهد نفوذ جمعیت کشاورز غیر آریایی با نوع متفاوتی از فرهنگ و تطبیق تدریجی گله‌داران آریایی با یک ناحیه اقلیمی و ساختار اجتماعی - اقتصادی متفاوت را نشان می‌دهد (Kuiper, 1991: 14 & 15 & 21; Kuz'mina, 2007: 159).

۲۰. برای اطلاعات بیشتر ←

Bortholome, C (1904). *Altiranische Wörterbuch.*

۲۱. برای اطلاعات بیشتر ←

Ostiranische kultur in Altertum.

۲۲. برای اطلاعات بیشتر ←

Kellens, J (1998). "Considerations sur l'histoire de l'Avesta".

۲۳. اگر چه نام خوارزم (Mayrhofer, 1979: I/ 34) یکبار در فهرست «یشت ۱۰. ۱۴» ذکر می‌شود.

۲۴. این هفت سرزمین در «یشت ۱۰. ۱۲-۱۰. ۱۴، ۱۰. ۱۵، ۱۰. ۱۳۳» نیز یاد می‌شوند.

۲۵. برای اطلاعات بیشتر (بندهشن، ۱۱. ۲-۶، ۶۵. ۸-۹، ۲۹. ۲). جز آن، در *گزیده‌های زادسپرم* و *مینوی خرد* به اختصار و در روایات پهلوی و دیگر متن‌های پهلوی به این مطلب اشاراتی شده است.

۲۶. او محل تولد زردشت را در سیستان، افغانستان جنوبی، می‌داند.

منابع

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۰). *تاریخ زبان فارسی*، تهران: سمت.

پورداد، ابراهیم (۱۳۷۷). *یشت‌ها*، ج ۱، تهران: اساطیر.

پورداد، ابراهیم (۱۳۴۰). *یستا*، ج ۱، تهران: ابن سینا.

پاکزاد، فضل‌الله (۱۳۸۴). *بندهشن*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

جلالی نائینی، محمدرضا (۱۳۶۷). *ودها، گزیده ریگ‌ودا: قدیمی‌ترین سرودهای آریایی هند*، با پیشگفتار تاراچند، تهران: نقره.

چایلد، گوردن (۱۳۸۶). *آریائی‌ها*، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران: نگاه.
 دارمستتر، جیمس (۱۳۴۲). *مجموعه قوانین زردشت یا وندیداد اوستا*، ترجمه موسی جوان، تهران: دنیای کتاب.
 رجب‌نیا، مسعود (۱۳۵۳). *سه گفتار درباره آریانیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
 فره‌وشی، بهرام (۱۳۷۴). *ایران و بیج*، تهران: دانشگاه تهران.
 قریشی، امان‌ا... (۱۳۷۳). *ایران نامک: نگرشی نو به تاریخ و نام ایران*، تهران.
 هرودوت (۱۳۸۳). *تاریخ هرودت*، ترجمه با مقدمه و توضیحات و حواشی از هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران.
 موسوی، علی (۱۳۷۸). «هندواروپاییان در ایران: مقدمه‌ای بر پیشینه و باستان‌شناسی مسئله هند و اروپایی»،
باستان‌شناسی و تاریخ، س ۱۴، ش ۱.

- Amiet, P (1986). *L'Âge des échanges inter-iraniens, 3500-1700 avant J. -C.* , Paris.
 Bartholome, C (1904). *Altiranische Wörterbuch*, Strassburg.
 Boyce, M (1975). *A History of Zoroastrianism*, Vol. I. Leiden. Köln.
 Darmesteter, J (1895). *The Zend-Avesta (the Vendidad)*, Translated of French by Various Oriental Scholars, Clarendon Press.
 Dhalla, M (1922). *Zoroastrian Civilization*, NY.
 D'yakonov, M. M (1954). *Slozhenie Klassovogo Obshchestva v Severnoy Baktrii*, SA. T. XIX.
 D'yakonov, M. M (1961). *Ocherk Istorii Drevnego, Irana*, Moscow.
 D'yakonov, I. M (1982). "O Prarodine Nositeley Indoevropskikh Dialektov", VDI, N 3-4.
 Elizarenkova, T. Ya, and Toporov, V. N (1995). *Mir veshchey po dannym Rigvedy*, In: T. Ya. Elizarenkova, Rigveda, Mandaly V-VIII, Moscow.
 Frankfurt, H. -P and Tremblay (2010). "Marhaši et la Civilisation de l'Oxus", *Iranica Antiqua*, Vol XLV.
 Frye, R (1962). *The Heritage of Persia*, New York.
 Gamkrelidze, T. V and Ivanov, V. V (1984). *Indoevropskiy Yazyk I Indoevropeysty*, T. I-II. Tbilisi.
 Geiger, W (1882). *Ostiranische Kultur in Altertum*, Erlangen.
 Gershevitch, I (1967). *The Avestan Hymn to Mithra*, with an introduction translation and commentary by Ilya Gershevitch, Cambridge press.
 Gnoli, G (1967). *Ricerche storiche sul Sistan antico*, Roma: IsM. E. O.
 Gnoli, G (1980). *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples.
 Häusler, A (1996). *Invasionen aus den nordpontischen Steppen nach Mitteleuropa im Neolithikum und in der Bronzezeit: Realität oder Phantasie-produkt?*, *Archäologische Informationen*, 19. N 1,2.
 Hening, W (1951). *Zoroaster: Politician or Witch-Doctor?*, London.
 Hiebert, F (1994). *Origins of the Bronze Age oasis civilization in Central Asia*, Cambridge, (Mass).
 Hintze, A (1994). *Der zamyad yasht*, Wiesbaden: Ludwig Reichert.
 Hoffmann, K (1991). *Aufsätze zur Indoiranistik*, Band 3, S. Glauch, R. Plath and S. Ziegler, Hg. Wiesbaden: Reichert.

- Humbach, H (1991). *The Gāthās of Zarathustra and the Older Old Avestan Texts*, in collaboration with J. Elfenbein and P. O. Skjærvø, Part I, Heidelberg.
- Kellens, J (1998). "Considerations sur l'histoire de l'Avesta", *Journal Asiatique*, 286.
- Kuz'mina, E. E (1986). *Goncharnoe proizvodstvo u plemen andronovskoy kul'turnoy obshchnosti, Vostochny Turkestan i Srednyaya Aziya v sisteme kul'tur drevnego i srednevekovogo Vostoka*, Moscow.
- Kuz'mina, E. E (1994 a). *Horses, Chariots and the Indo-Iranians: an Archaeological Spark in the Historical Dark*, SAA 1993, Helsinki.
- Kuz'mina, E. E (1994 b). Stages of Development of Stock Breeding Husbandry and the Ecology of Steppes in the Light of the Archaeological and Paleozoological Data, *The Archaeology of Steppes, Methods and Strategies*, Napoli.
- Kuz'mina, E. E (2007). *The Origin of the Indo-Iranians*, Leiden .
- Lamberg-Karlovsky, C (1994). "The Oxus civilization: the Bronze Age of Central Asia", *Antiquity*, V. 68.
- Lamberg-Karlovsky (2002). "Archaeology and Language: The Indo-Iranians", *Current Anthropology*, 43.
- Lehmann, W. D (1976). *A Reader in Nineteenth Century Historical Indo-European Linguistics*, Bloomington, Indiana University.
- Mallory, J. P (1973). "A Short History of the Indo-European Problem", *Journal of Indo-European Studies*, V. 1.
- Mallory, J. P, and Mair, V (2000). *The Train mummies*, London: Thames and Hudson.
- Monchi-Zadeh, D (1969). *Das Persische im Codex Cumanicus*, Uppsala: Universitetet Stockholm, Almqvist & Wiksell.
- Murray, A (1823). *History of European Languages*, V. I. Berlin.
- Ripley, W. Z (1900). *The Races of Europe*, London: K. Paul, Trench, Trubner.
- Sarianidi, V. I 1990. *Drevnosti Strani Margush*, Ashkhabad.
- Sarianidi, V. I (1998 a). *Myths of Ancient Bactria and Margiana on its Seals and Amulets*, Moscow.
- Sarianidi, V. I (1998 b). *Margiana and Protozoroastrism*, Athens.
- Sarianidi, V. I (2002). *Margush: Ancient Oriental Kingdom in the Old Delta of the Murghab River*, Turkmenistan.
- Sethna, T. R (1977). *Vendidad (the Law of Zarthusutra to Turn Away from Evil)*, English version by Tehmurasp Rustamji Sethna, Parsi Colony, Karachi Pakistan.
- Schrader, O (1890). *Prehistoric Antiquities of the Aryan Peoples*, English translation by F. B. Jevons, London.
- Skjærvø, P. O (1995). *The Avesta as Source for the Early History of the Iranians*, IAASA.
- Smirnov, K. F and Kuz'mina, E. E (1977). *Proiskhozhdenie indoirantsev v svete noveysikh arkhelogicheskikh otkrytiy*, Moscow.
- Vinogradova, N. M (1994). *The Farming Settlement of Kangurt-Tur (South Tadjikistan) in the Late Bronze Age*, AMI 27.

Widney, J. P (1907). *Race Life of the Aryan Peoples*, 1, New York: Funk & Wagnalls.

Witzel, M (2003). “The home of the Aryans”, *Nāme-ye Irān-e Bāstān*, Vol 2, No. 2.

Young, T (1813). “Mithridates, Oder Allgemeine Sprachenkunde”, *The Quarterly Review* 10.